



www.rouzGar.com

## مونک و جیغ‌های نه‌چندان زنانه

الهام شیروی

تنها با یک جست‌وجوی کوتاه در نت یا کتاب‌های تاریخ نقاشی، می‌توان درباره‌ی زندگی ادوارد مونک اطلاعات بسیاری به دست آورد، از جمله: تاریخ تولد و مرگ، و نوع زندگی در سنین متفاوت. آنچه اهمیت دارد علاوه بر تمامی وقایعی که سرگذشت او را می‌سازند، نوع نگاه او به دنیای پیرامونش و انسان — به‌ویژه خویشتن خویش — و نوع زیست اوست. مونک (۱۸۶۳-۱۹۴۴) هنرمندی نروژی است که با تمامی سرما و یخ‌زدگی محیط جغرافیایی‌اش، «بیانگری» را در سبک و شیوه‌ی نقاشی برگزید. اکسپرسیونیسم او و خطوط و رنگ‌های گاه‌گرم و بیش از حد تندش، تلاش در بیان روزگاری دارد که به عنوان «پسر»، «مرد»، «انسان» سپری کرده‌است.

دوران کودکی مونک سرشار از تب و بیماری بود، در همان کودکی، مادر و خواهر خود را از دست داد و مرگ را شناخت. بیشتر اوقات را به سبب بیماری و ضعف جسمانی در خانه سپری کرد، روزگاری که با داستان‌های مذهبی و گاه قصه‌هایی از ارواح گذشت. مذهبی که حتا نقاش بودن او را تا سال‌ها مضموم می‌شمرد و ارواحی که حضورشان را در کنار خود احساس می‌کرد! تمام این‌ها به همراه بیماری از او مردی ضعیف ساخت که رابطه‌ی نه‌چندان خوب با زنان داشت. این نوع نگاه حتا در آثارش نیز بروز کرده، تا جایی که زن در نقاشی او به شکل خون‌آشام تصویر می‌شود! به سبب ضعفی که همیشه در خود می‌دید، هیچ‌گاه ازدواج نکرد و این، سبب از بین رفتن رابطه‌اش با **تولا لارسن** شد؛ زنی که مدتی را (شاید زمانی شاد، هرچند کوتاه) با او سپری کرده‌بود.

اگرچه شرایط سخت جسمانی و روحی او، می‌خوارگیش و روزگاری که می‌گذراند، تاثیری انکارناپذیر بر آثارش دارد اما نمی‌توان تمامی این آثار را تنها سرگذشت‌نامه یا بیوگرافی خود او نامید. در صدها پرتره‌یی که از خودش کشیده — سلف پرتره‌ها — علاوه بر نمایش تمامی این حالات درونی، می‌توان نگاهی را دید که برای انسان امروز آشناست، چه او خود می‌گوید: «در هنرم تلاش می‌کنم که زندگی و معنایش را شرح دهم.» آثار مونک جدا از زندگی انسان معاصر نیست.

در میان آثار او هستند مجموعه‌هایی شادتر و گاه روشن‌تر از مجموعه‌های به‌نام و شناخته‌شده‌اش، اما آنچه او را به عنوان هنرمندی اکسپرسیونیست به جهان عرضه می‌کند، آثاری است که رنج و درد و عصیان و سودا را نشان می‌دهد. جنونی که در فرم‌ها و رنگ‌هایش فریاد می‌زند و برجسته‌ترین اثر او «جیغ» را می‌آفریند.

اگرچه او در ابتدا هنرمندی سمبولیست بود اما به بیانگری اکسپرسیونیستی توجه نشان داد و تحت تاثیر آن ارزنده‌ترین آثارش را آفرید. در تابلوی معروف او (جیغ) عصیبت در اوج خود نمایش داده شده. عصیبت انسانی که فریاد هستی را می‌شنود و این فریاد با روح و درونش یگانه می‌شود. فریادی که برای برآوردنش تمامی خطوط و فرم‌ها و طیف رنگ‌های خاکستری و گرم و ابرهای به خون کشیده شده را به یاری طلبیده و یگانه‌یی خلق کرده که هر مخاطب ژرف‌اندیشی را به عمق صدای درونش می‌کشاند. چرخش قلم‌مو برای رنگ‌گذاری در اطراف فیگور، اعوجاجی که در پیکره ایجاد شده و چشمانی که از شدت وحشت از حدقه بیرون زده‌است، همگی پژواک‌هایی در نگاه مخاطب ایجاد می‌کند، پژواک‌هایی بصری.

آنچه در آثار او می‌بینیم تنها جنون یا درد هنرمندی نیست که روزگاری شاید تلخ را گذرانده‌است، کافی است به جای تمامی سلف‌پرتره‌های مونک و یا پیکره‌ها و رنگ‌های ویرانگرش، خوبستن را جایگزین کنید؛ لحظه‌هایی از خود را... این نقاشی‌ها برای بیشتر ما نقطه‌های آشنایی دارند.